

## از کجا شروع کنیم؟!



محمدصادق علیزاده  
دبیر قفسه کتاب

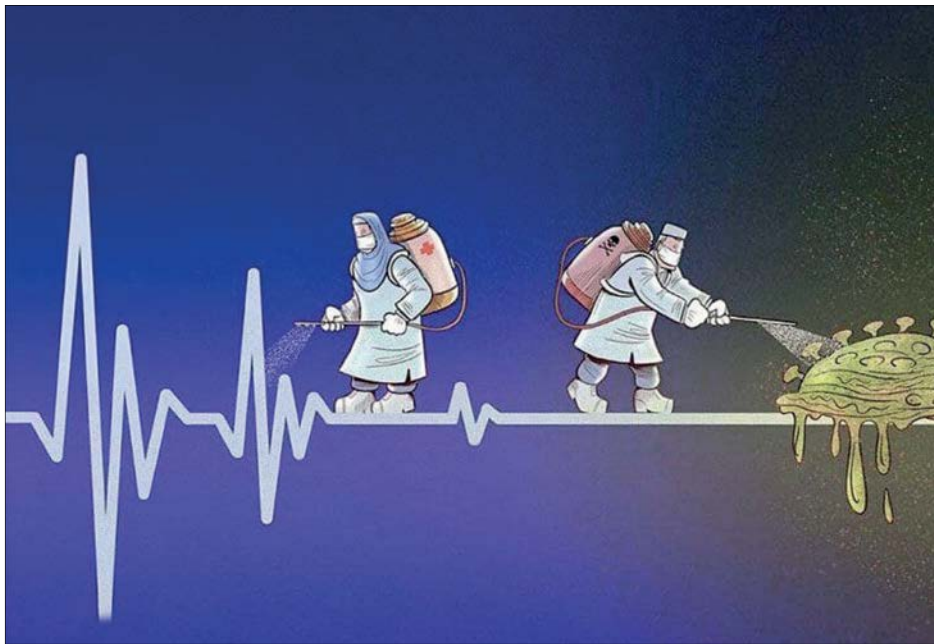
❗ یاران محترم! در ذهن و یادشان مانده است که پیش از تسلسل پیایی مناسبت‌ها، بحثی را در همین مقال جلو می‌بردیم در فقره افزایش مهارت‌های مطالعه و کتابخوانی. مهم‌ترین و شاید سرآغاز بحث مهم سرانه مطالعه، پاسخ به پرسش غامض و پیچیده «از کجا شروع کنیم؟» بوده و هست و کماکان هم خواهد بود. اینکه من و شما نوعی به هر دلیل موجه و ناموجهی اهل کتاب و خواندن و مطالعه نیستیم و حالا می‌خواهیم دل به دریای مطالعه و کتابخوانی بزنیم و سرانه مطالعه را به سقف بچسبانیم! ممکن است در زمره آن هزاران نفری باشید که به صرف بازدید از یک کتابفروشی یا کتابخانه، رگ غیرت کتابخوانی‌شان جنبیده و با خرید یک دوره چهار جلدی «خانواده تیبو» یا «جنگ و صلح» چنان ضربه ناسوری به جیب همسریا پدرگرمی می‌زنند که بنده خدا تا چشمش به کتاب بیفتد، می‌رود یک گوشه و پتوری سرش کشیده و شروع می‌کند به جیغ زدن. در ادامه هم کتاب مادرمرده را شوت می‌کنند لای انبوه کتاب‌های نخونده کتابخانه و ماه به ماه صرفا با استوری کردن عطف قطورش در صفحه اینستاگرام‌تان شواف مطالعه راه می‌اندازند!

ایضا ممکن است در فقره کسانی باشید که تا گذرتان به کتابفروشی و کتابخانه می‌افتد از دیدن حجم انبوه کتاب‌ها دچار گاوگیجه زمزمه شوید و با خودشان یک «کی وقت خوندم این همه کتاب رو داره!» را زیر لبی زمزمه کرده و بعد هم به مثابه بسیاری از هموطنان آریایی که معتقدند ورزش دشمن سلامت است، کتاب را هم دشمن سلامت می‌دانند! ممکن است از یکی دو نفر کتابخوان مشورت بگیرید و دوستان طرف شور هم چنان آثاری به شما معرفی کنند که به صفحه ۵۰ نرسیده، کتاب را بفرستید کنار لنگه جوراب‌های نشسته اتاق! با این اوصاف از کجا باید شروع کرد؟! اگر امیان! بی خیال ژست فرهیختگی شوید! بی خیال عطف قطور کتاب‌ها شوید! ایضا بی خیال رنگ و لعاب و اسم‌ها و پست‌ها و استوری‌های صفحات اینستاگرام شوید. اینها همه راه‌زنند! اگر شما علائق خودتان را کشف نکرده‌اید! نیم ساعت بنشینید فکر کنید توی زندگی واقعی به چه چیزهایی علاقه دارید و دلتان برایش غنج می‌زند؟ راه و روش‌های اینفلوئنسرهای اینستاگرام که قاپ فالوئرهایشان را می‌دزدند؟! ورزش و بدن‌سازی؟! امتداد یک رژیم غذایی مناسب؟! فیلم و سریال‌های عشق و عاشقی؟! مدیریت ذهن شلخته و به هم ریخته‌ای که روی هیچ چیز تمرکز ندارد؟! خوب به این چیزها فکر و سعی کنید اینها را توی یک فهرست یادداشت کنید! ادامه مسیر روشن است. چرا

برای فهمیدن و بیشتر دانستن درباره این موضوعات سری به دنیای کتاب‌ها نمی‌زنید؟! باور کنید کتاب خواندن یک ژست فرهیخته و ارانه نیست که قرار است به شخصیت شما چیزی اضافه کند. کتاب اگر نتواند چیزی به شما اضافه کند و اصطلاحا به «کار»تان نیاید ارزشش با جز لای دیوار برایتان یکی است. همین! ❗

یک موجود بی‌وجود سروکله‌اش پیدا شده و قصد رفتن هم ندارد

## جنبه هم خوب چیزی است!



ناخوانده بی‌فرهنگ بگوید!

یک تکه از قلم را بستری کردند. اکسیژن خونسش پایین و بدنش ضعیف شده بود و اجازه نمی‌دادند ببینمش! صبح‌ها قبل از اینکه بروم سرکار می‌رفتم دم بیمارستان و از خواهرم وضعیت دخترش را می‌پرسیدم. در طول روز هر نیم ساعت یک بار تلفنی تماس می‌گرفتم و حالش را می‌پرسیدم. روزهای اول نمی‌توانست بدون دستگاه اکسیژن نفس بکشد، سطح اکسیژنش پایین می‌آمد و بالا نمی‌رفت. تمام طول روز را هم خواب بود. دو سه روز اول به همین منوال گذشت تا این که خبر دادند کمی بهتر است و اکسیژنش کمی بالا آمده. یک روز بالا می‌آمد و دو روز همان‌جا خستگی درمی‌کرد. خودش را گشت تا به ۹۶ رسید.

روز تولدش بود که مرخصش کردند. حال عمومی‌اش خوب بود اما ضعف گریبان‌ش را گرفته بود. این وسط مسط‌ها هم دو واحدی انسولین تزریق کرده بودند چرا که قند ناشتایش از ۱۶۰ تجاوز کرده بود. می‌گفتند عوارض داروهاست.

اگر احوالات اینجانب را بپرسید باید بگویم که همین حالا که این یادداشت را می‌نویسم، توی حیاط بیمارستان نشسته‌ام و منتظرم داروی تزریقی خواهر تمام شود و به خانه ببرمش. صبح بود که همان خواهر زاده بستری شده ام زنگ زد و هراسان خواست که به خانه‌شان بروم چرا که خواهرم حالش خوب نبود. ضعف شدید و توهّمات عجیبی داشت. دکتر درمانگاه تشخیص کرونا نبود. اندک دارویی نوشت و ما را راهی خانه کرد. دلمان طاقت نیاورد، ترسیدم، آوردیمش بیمارستان. سی‌تی‌اسکن گرفتند و گفتند مقدار جزئی ریه‌اش درگیر شده، آن قدر جزئی که بیان نشود! با اکسیژن ۹۶، بدون تب و درد و بدون سرفه.

دکترها اسیرمان کردند تا بالاخره یک داروی درست و حسابی تجویز کردند. بین دکتر کشیک و دکتر عفونی‌شان اجماع نظری وجود نداشت. با رضایت شخصی ترخیص کردیم و بنا شد هر روز بروم بیمارستان و دارویش را سرپایی دریافت کند.

من چه می‌دانستم اگر اسمش را بیاورم، بساط نحسش را روی خانه ما پهن می‌کند. جنبه هم خوب چیزی است به خدا! ❗

❗ کف دستم را بو نکرده بودم، چه می‌دانستم اگر اسم نحسش را بیاوریم فوری می‌آید گریبانمان را می‌گیرد و بساطش را دم خانه ما پهن می‌کند؛ جنبه هم خوب چیزی است به خدا! شرف و انسانیت هم که دیگر هیچ!!! یکی از همین شنبه‌ها که رفته بودم پیش آقای رحیمی تا قفسه کتاب را صفحه‌آرایی کنیم با آقای سردبیر تصمیم گرفتیم موضوع شماره بعدی (که همین شماره است) را به کرونا اختصاص بدهیم و دوره بیفتیم در حوزه کتاب و نشر، دنبال کتاب‌های کرونایی! همان‌جا موضوع را نهایی کردیم و چندتایی ایده هم دادیم و خلاص! کف دستم را بو نکرده بودم و چه می‌دانستم اگر اسم نحسش را بیاوریم فوری می‌آید گریبانمان را می‌گیرد و بساطش را دم خانه ما پهن می‌کند. آمدم خانه و دیدم که دارد توی خانه ما علائمش را نشان می‌دهد. ناجوانمرد اول هم رفته بود سراغ تنها عضوی که واکسن زده و تازه واکسن گروه سنی‌اش موجود شده است.

خواهر زاده ۱۶ ساله‌ام چند شبی تب داشت و سرفه‌هایش ساعت به ساعت بیشتر می‌شد. ضعف و حالت تهوع و دل‌درد هم خودشان را نشان داده بودند. دکترها گفتند ریه‌اش ۲ درصد درگیر شده است! دارو دادند و راهی‌اش کردند تا به زور دارو و جوشانده این ویروس نکبت را خلع سلاح کنند. برادر و پدرش هم درگیر شده بودند اما حالشان به نسبت بهتر بود. آنها دوزاول واکسن‌شان را زده بودند. سرم و آمپول و داروها اثر نمی‌گذاشت. یک روز ناگهان حالش بد شد، تبی که پایین نمی‌آمد و علائمی که به صورت ترسناکی تشدید شده بود. مجدداً مراجعه به دکتر و سی‌تی‌اسکن. این بار گفتند ریه‌اش ۳۰ درصد درگیر شده است! آن هم طی ۶ ساعت!

شما جای من بودید به این بی‌سروپا چه می‌گفتید؟ آخر جنبه هم خوب چیزی است به خدا! دو روزه درصد را به ۳۰ درصد رساندی ناجوانمرد؟! بچه ۱۶ ساله را راهی بیمارستان کردی، خوب شد؟! آدم اصلاً می‌ماند چه دری‌وری به این مهمان



زینب آزاد

دستیار دبیر  
قفسه کتاب



من چه می‌دانستم اگر اسمش را بیاورم بساط نحسش را روی خانه ما پهن می‌کند

